

روش عالمانه و روش شاعرانه در ترجمه شعر*

علی خزاعی فر

بحث‌های نظری درباره ترجمه، با بحث درباره ترجمه شعر آغاز شده و این بی‌تردید به دلیل اهمیتی بوده که در گذشته برای شعر — در مقایسه با نثر — قائل بوده‌اند. امروزه اگرچه شعر به حاشیه رانده شده و حجم شعری که ترجمه می‌شود نسبت به حجم نثر آنقدر ناچیز است که به حساب نمی‌آید، بحث درباره ترجمه شعر هنوز هم دل‌مشغولی ادیبان است. حتی زبان‌شناسان هم گاه به این بحث علاقه نشان می‌دهند. شعر به روش‌های متعدّد ترجمه می‌شود ولی اگر مترجم بخواهد به متن اصلی پایبند باشد و شعر را به نثر ترجمه کند، در این صورت دو روش کلی برای ترجمه شعر وجود دارد، یکی روش عالمانه، دیگری روش شاعرانه. عنوانهایی که برای این دو روش انتخاب شده، ما را از تعریف بی‌نیاز می‌کند، اما در مورد این دو روش نکات زیر قابل توجه است:

۱- وقتی می‌گوییم روش عالمانه یا روش شاعرانه، در واقع از یک تمایل کلی و محسوس صحبت می‌کنیم چون حتی در ترجمه‌های شاعرانه هم مواردی دیده می‌شود که تحت‌اللفظی ترجمه شده و برعکس.

۲- اگرچه طرفداران هریک از دو روش برای نشان دادن درستی و برتری روش خود استدلال می‌کنند، ولی این استدلال مصداق عقل در خدمت ذوق است. استدلال برای آن است که احکام ذوقی ما را تأیید کند. بنابراین بحث در مورد روش برتر در ترجمه شعر نهایتاً بحثی است ذهنی و نه عینی. برای اینکه به ذهنی بودن اینگونه استدلالها پی ببرید، به استدلال‌های متضادی که درباره ترجمه شعر ارائه می‌کنند توجه کنید. برخی می‌گویند شعر را باید شاعر ترجمه کند تا بتواند روح شعر را منتقل کند. برخی دیگر می‌گویند مترجم شعر نباید شاعر باشد چون در کار شاعر دست می‌برد. این دو استدلال متضاد بهره‌ای از حقیقت دارند. محققان ترجمه ترجیح می‌دهند به جای داوری ارزشی در مورد روش برتر در ترجمه شعر، این روش را توصیف کنند. بنابراین وارد این بحث نمی‌شویم. از دیدگاه توصیفی، دو روش شاعرانه و عالمانه هر کدام ویژگیها و امتیازاتی دارند که در اینجا به یک

* متن سخنرانی نویسنده در جلسه نقد و بررسی کتاب عاشق همیشه تنهاست که به همت کتاب ماه (ادبیات و فلسفه) برگزار شده بود.

امتیاز برجسته هر دو روش اشاره می‌کنم.

روش شاعرانه به این نظریه نزدیک است که می‌گوید: "ترجمه باید همان تأثیری را در خواننده بگذارد که متن اصلی در خواننده خود ایجاد کرده." این تأثیر با پابندی عالمانه به جزئیات، به تصاویر و استعاره‌ها، به ترکیبات و به روابط میان کلمات به دست نمی‌آید. از جمله تغییراتی که این روش در ترجمه ایجاد می‌کند این است که صراحت و وضوح زبان شعر را از آنچه هست یک درجه کمتر می‌کند. زبان ترجمه یا همان ایجاز متن اصلی را دارد، یا از آن موجزتر است. ابهام‌زدایی نمی‌کند، بلکه ممکن است بر ابهام بیفزاید. اگر ترجمه‌های شاعرانه‌ای از شعر سهراب شده بنده بی‌اطلاع هستم. این ترجمه‌ها علی‌الاصول باید به دست شاعری انگلیسی‌زبان نوشته شود.

در روش عالمانه، دخالت‌های ذوقی مترجم کمتر است. دغدغه مترجم ایجاد تأثیر برابر نیست بلکه انتقال دقیق محتواست. در این روش معمولاً تعداد کلمات ترجمه از تعداد کلمات متن اصلی بیشتر می‌شود و صراحت و وضوح زبان شعر از آنچه در متن اصلی است یک درجه بیشتر می‌شود. بنابراین نمی‌توان گفت روش شاعرانه یا روش عالمانه فی‌نفسه خوب یا بد است. درست یا نادرست است. بستگی به این دارد که چرا و چه کسی شعر می‌خواند. به نظر بنده هر دو روش، هر یک به طریق خاص خود، بین خواننده و شعر ارتباط برقرار می‌کند. در ترجمه شاعرانه، خواننده حظّ زبانی می‌برد ولی در ترجمه عالمانه خواننده به تجربه شاعر نزدیکتر می‌شود.

این بحث را همین جا کوتاه می‌کنم. غرض از این مقدمه این بود که بگویم ترجمه آقای امامی از اشعار سپهری ترجمه‌ای عالمانه است. دلایلی هم برای این ادعا وجود دارد، مثل پانویس‌ها، مثل تکرار کلمات عربی که در متن اصلی هست و در ترجمه عیناً آمده، مثل تفسیر کردن برخی ابهام‌های زبانی متن، مثل بلندتر شدن ترجمه از متن اصلی.

در مورد جزئیات ترجمه به خودم اجازه نمی‌دهم قضاوت کنم چون انگلیسی‌زبان مادری من نیست. البته من آنقدر انگلیسی می‌دانم که درست و نادرست را تشخیص بدهم اما اینجا بحث درستی و نادرستی نیست. صحبت از قضاوت درباره سبک ترجمه است که این قضاوت برای اهل زبان و کسانی که در سطح اهل زبان انگلیسی می‌دانند محفوظ است. فقط ما یلم اشاره‌ای به مقدمه بسیار متواضعانه استاد امامی بکنم که برای کسانی که کمی انگلیسی می‌دانند بسیار آموزنده است.

۱- ترجمه از این اقبال برخوردار بوده که مترجم ارادتی خاص به شاعر داشته و فراتر از آن با او حشرو نشر داشته است.

۲- این ترجمه نه سفارشی بوده، نه در یک محدوده زمانی سه ماه یا یک سال صورت گرفته. از سال ۴۲ تا ۸۲، چهل سال مترجم ترجمه‌اش را بارها و بارها خوانده و اصلاح کرده.

۳- نکته آخر، که کم‌اهمیت‌تر از دو نکته قبلی نیست، این است که استاد امامی علیرغم تسلطی که به زبان انگلیسی دارند با "دورخیز قبلی" و با "نگرانی" به ترجمه شعر پرداخته‌اند با وجود اینکه زبان شعر

سپهری زبان دشواری نیست.

بنده از فرصت استفاده می‌کنم و ادای دین می‌کنم به یک عمر زحمات قلمی استاد امامی. جناب امامی در عرصه‌های مختلف قلم زده‌اند، روزنامه‌نگاری، نقد هنر، ویراستاری، کتاب‌شناسی، فرهنگ‌نویسی، ترجمه و درباره ترجمه. ولی به نظر اینجانب که شیفتگی خاصی به زبان انگلیسی دارم و اساساً در مقام معلم زبان و مترجم رسمی مدام سروکارم با زبان انگلیسی و به‌خصوص نوشتن به زبان انگلیسی است، برجسته‌ترین وجه شخصیت علمی آقای امامی قدرت کم‌نظیر ایشان در نوشتن به زبان انگلیسی است و اهمیت این جنبه از شخصیت ایشان را وقتی بهتر درک می‌کنیم که بدانیم ایشان خارج از نظام دانشگاهی به چنین توانی دست یافته‌اند.

این بحث شاید جایش اینجا نباشد، ولی دوستان از وضعیت رقت‌انگیز زبان انگلیسی در کشور آگاه هستند: در دبیرستان، در دانشگاه، در دارالترجمه‌ها، و از همه مهمتر در محافل روشنفکری. آقای امامی از معدود مترجمان کشور هستند که ترجمه‌هایی زیبا و دقیق نوشته‌اند و کار نوشتن به زبان انگلیسی را رونق داده‌اند و انگوی خوبی برای جوانان بلندنظری شده‌اند. که می‌خواهند به عرصه نگارش به زبان انگلیسی وارد شوند.

Beyond the Seas

I'll build myself a boat
and launch it on the sea.
I'll sail away from this strange land
where no one awakens the heroes
in the forest of love.

My boat has no net,
and my heart desires no pearl.
I'll sail on and on.
I'll not lose my heart to blue vistas
nor to the mermaids that rise from the water
and, in the intense solitude of the fishermen,
radiate charm from the tips of their tresses.

I'll sail on.

پشت دریاها

قابقی خواهیم ساخت،
خواهم انداخت به آب.
دور خواهیم شد از این خاکِ غریب
که در آن هیچ کسی نیست که در بیشه عشق
قهرمانان را بیدار کند.

قایق از تور تهی
و دل از آرزوی دروارید
همچنان خواهیم راند.
نه به آبی‌ها دل خواهیم بست
نه به دریا- پریانی که سر از آب به در می‌آرند
و در آن تابش تنهایی ماهی‌گیران
می‌فشانند فسون از سرگیسوهاشان.

همچنان خواهیم راند.

همچنان خواهم خواند:

I'll sing on:

"دور باید شد، دور.

Away, away, I must sail away.

مرد آن شهر اساطیر نداشت.

The men of that city had no myths.

The women were not brimful as a bunch of grapes. زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود.

The mirrored halls reflected no joy, هیچ آیینۀ تالاری، سرخوشی‌ها را تکرار نکرد.

nor did the puddles reflect even a flaming torch. چالۀ آبی حتی، مشعلی را ننمود.

Away, away, I must sail away. دور باید شد، دور.

Night has sung its song. شب سرودش را خواند،

It's now the turn of the windows." نوبت پنجره‌هاست."

I'll sing on. همچنان خواهم خواند.

I'll sail on. همچنان خواهم راند.

There's a city beyond the seas, پشت دریاها شهری است

Where the windows open to enlightenment, که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است.

بام‌ها جای کبوترهایی ست، که به فواره هوش بشری می‌نگرند.

Where, on the roofs, pigeons stare at the fountains of human intelligence.

دست هر کودکی ده ساله شهر، شاخه معرفتی است.

And where each ten-year old holds a branch of inner knowledge.

The people of this city contemplate a mud wall مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند

as if it were a flame, or a lovely dream. که به یک شعله، به یک خواب لطیف.

There, the earth hears the music of your feelings, خاک موسیقی احساس تو را می‌شنود

و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.

and the wind brings the sound of mythical birds on the wing.

Beyond the seas, there's a city, پشت دریاها شهری ست

که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است.

Where the sun shines as wide as the eyes of early risers.

Poets are the inheritors of water, reason and light. شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.

Beyond the seas, there's a city! پشت دریاها شهری ست!

I must build myself a boat. قایقی باید ساخت.